

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی

03.06.09

مونشن - المان

سوآلی از سراخلاص خدمت آقای "وهاج"

قبل از آنکه به طرح پرسشی خدمت آقای وهاج بپردازم، فکر می کنم در این دنیائی که همه چیز را می خواهند با اعلان و تبلیغ به خورد مردم بدهند و کار تا بدانجا پیش رفته که برخی از جامعه شناسان المان جوامع غربی کنونی را زیر نام Werbunggesellschaft می خواهند مشخص سازند، بد نیست اندکی در مورد خود نیز اعلان تبلیغی نمایم تا مگر از لطف آن، از تیر کین در امان مانم.

درست به خاطر دارم زمانی را که اولین کتاب خارج درس مکتب را برای بار اول از آغاز تا انتها خواندم. تازه صنف ششم ابتدائی را تمام کرده با دادن امتحان کانکور، منتظر رفتن به صنف هفتم بودم (1339) هجری شمسی. خود این واقعه که از مکتب محمود هوتکی، با آن سرگردانی های کرایه نشینی که زمانی آنرا به کنار دریای چمچه مست می کشید و زمانی هم در عقب پسفوله های پشت داش، به لیسه غازی با آن بزرگی و عظمت شاگرد خواهم شد در کنار محتوای کتاب اول "آدم فروشان قرن بیست"، بزرگترین محرکی بودند، تا تمایل بیشتر به کتاب پیدا کرده، در حد امکان آن بیچاره بی زبان را دوستم انتخاب نمایم.

از شما چه پنهان در اوایل سخت به این گفته بزرگان معتقد بودم که هر کتاب به یک دفعه خواندن آن می ارزد، این اعتقاد تا بدانجا محکم و جزمی بود که در خیال حاضر بودم با اژدهای چند سر و دیو سفید و سیاه نیز به جنگ بروم، به مرور زمان و طی سالهای متمادی وقتی اندکی بیشتر خواندم و چشمانم با کتابهای بیشتری آشنا شدند، متوجه این حقیقت گردیدم، که با تأسف آن طرز دید اولیه درست نبوده و سخت گمراه کننده هم می باشد. چه وقتی انسان به عمر کوتاه خود یعنی هفتاد هشتاد سال می نگرد. آخر ما که حضرت نوح نیستیم تا به گفته ملا ها 900 سال عمر کنیم. و به حجم و تعداد کتابهای خوب در دنیا پی می برد به ناگذیر باید چون من به این عقیده برسد: **در دنیا آنقدر کتاب خوب و خواندنی وجود دارد که اگر تمام عمر را انسان کتاب بخواند باز هم قادر نخواهد شد تا صفحه ای از یک دیوان بزرگ را به انتها برساند؛** این بود که بعد از آن کوشیدم و هنوز هم می کوشم تا در انتخاب مطلب دقت نموده خرمهره ها را به جای صدف بر گردن نیاویزم. این کار در کنار تمام محاسنی که دارد، عیب بزرگ آن عدم آشنائی با "گنده نویسها" به فتح گاف می باشد آنهم در شرایطی که گنده نویسان چون مور و ملخ از سر و شانه هم بالا رفته بیچاره سایت های انترنیتی را به آشغال

دانی های شاروالی کابل مبدل نموده اند و "گنده نویسی" هم چنان مود روز گشته است که انسان را بی اختیار به یاد خواندن "سیفو" در مورد مادر می اندازد. (1)

درد سر کم به همین علت با تنی چند از دوستان قرار گذاشته ایم که ضمن جست و جوی فردی برای یافتن مطالب بکر و درد بخور، هریک از ما هرگاه به مطلب جدیدی برخورد نمود به مثابه یک خدمت فرهنگی دیگران را نیز در جریان قرار داده، بدون آنکه در آشغالدانی ها دست و پا آلوده نموده باشیم صدف خویش را انتخاب و حمایل گردن نمائیم. ناگفته پیداست که این انتخاب و تشخیص به یک بعد محدود نشده مقاله های متعددی را از طیف های مختلف شامل می گردد. بر مبنای همین طرز کاربرد که چند روز قبل یک تن از دوستان شفیق به و سیله قاصد مفت "ایمیل" اطلاع داد که در "ام الکثافات" مطلبی وجود دارد به قلم آقای "وهاج" که می تواند انقلابی در طرز دید امور خانوادگی به وجود آورده بسا از گره ها را بگشاید.

این قلم هم که گویا به حساب حلول ارواح مدام در کالبد انقلابیون به دنیا آمده و چون بعضی حضرات که هر جا انقلابی باشد با عجله عضو شورای آن میگردند، نمی توانم دوری از انقلاب را تحمل نمایم، با عجله رفتم سراغ مقاله آقای وهاج. اگر بپرسید چرا با عجله، مگر نمی دانی که عجله کار شیطان است؟ باید به عرض برسانم دیگر اعتباری به آزادی عقیده باقی نمانده و سانسور به مثل "انفلونزای خوکی" بیداد می کند. به خصوص در "ام الکثافات" که همیشه عادت کرده اند دیر چارزانو بنشینند. اگر باور ندارید بپرسید چرا و چه کسی اعلامیه فارسی دارالانشای کاندید ریاست جمهوری مستعفی به گفته آقای موسوی در "اداره مستعمراتی" را از پورتال برداشت، مگر آن بیچاره به غیر از زیر سؤال بردن مشروعیت انتخابات دیگر چه گفته بود که اینهمه مورد خشم قرار گرفته نوشته اش مصادره گردید. تف به این روزگار که چطور انسان یک شبه از عالیجناب به پادو مبدل می گردد.

برگردیم به داستان نبشته آقای "وهاج". این قلم که ایشان را از زمانیکه افتخار درس آموزی نزد استاد بزرگوار علامه سلجوقی را داشتند، کم و بیش می شناسم و ارادت خاصی به ایشان دارم با عجله به سراغ مقاله شان رفتم و با سرعت محتوای نغز آن را بلعیده خواستم به مثابه دانش جدید به خورد دیگران بدهم که ای کاش کور می شدم و چشمم به آن سرمه سکندری نمی خورد.

در اینجا نمی خواهم وارد بحثی گردم که از طرف استادی چون آقای "معروفی" طرح و با فصاحت کامل توضیح داده شده است، چه ترس دارم با ورود به این بحث همان بلائی را بر سر خود بیاورم که بیچاره آقای وهاج بر سر خود آورده، دانسته و ندانسته خود را در زیر شلاق ادبی آقای معروفی انداخته است آنهم در مسایل صرفی که از یک طرف آقای معروفی در آن استاد است و از جانب دیگر مجموع معلومات من و آقای وهاج از صرف هوا و صرف میر تجاوز نمی کند تا چه رسد به کتابهای بالاتر از آن.

بحث من بیشتر روی کلمه "بیره" به مثابه بخش ترکیبی "خسر" است. راستش را بخواهید آن سالهائیکه در پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل به اصطلاح سبق می خواندیم، یک صنفی بسیار دوست داشتینی داشتیم به نام "حسن جان" که مشهور به "حسن مزاری" بود. این صنفی ما در پهلوی سایر خوبی ها برخی مواقع کلمات و استعارات نابی هم به کار می برد که ترکیب کامل آن را به غیر از قاموس خودش در هیچ فرهنگی نمی شد یافت حتا فرهنگ دوجلدی "امید" که بیشتر به درد آموتوران می خورد تا محققین.

این "حسن" که خدایش شاد دارد هر جا که باشد، گاهی به شوخی و بر سیبل خوش ذوقی به برادر نامزد خود "بیره خسر" خطاب می کرد آنهم به شکل "بِرگگ خسر".

وقتی نوشته آقای وهاج را خواندم فکر نمودم شاید ایشان این کشف بزرگ را از "حسن جان مزاری" به عاریت گرفته باشند، مگر وقتی نیک دقت کردم و متوجه زحماتی که ایشان به خاطر توضیح کلمه "بره" بر خود قبولانده اند، شدم دیدم حیف است چنین کشف نابی را به نام "حسن" ختم نمایم و چه بهتر که آنرا اینطرف و آنطرف از جانب خود و در صورت اجبار از جانب آقای وهاج معرفی نمایم. که باز هم یککاش نمی کردم و زبانه لال می شد تا به این روز نمی افتیدم. در هر صورت وقتی با این کشف بزرگ از مطالعه فارغ و بالای نان رسیدم از قضا، "گره خسرم" نیز منزل ما تشریف داشت، بعد از صحبت های معمولی و این طرف و آنطرف حرف پراندن گپ را آوردم روی کشف جدید. وگفتم آنچه نباید می گفتم.

گفتم که در اصل قدوس خان "خسر بره ام" نه بلکه "خسر بره ام" می باشد. هنوز حرفم تمام نشده بود که علیامخدره شروع کرد به داد و واویلا، که "دیدید امروز تره بره گفت صبح مادر جانمه "میش" و پدر جانمه "قوچ" خواهد گفت". قدوس خان که من از لیج اسم "گره خسرم" را بالایش می گذارم و آدمیست سخت غیرتی و طرفدار ننگ و ناموس، تاب اشکهای خواهر نازنینش را نیاورده با چند لگد جانانه ثابت ساخت که در اصل کلمه "خسر بره" نه بلکه "خسر گره" بوده و بر اساس قانون ابدال حروف حرف "کاف" به "ب" تغییر یافته است. اگر باور ندارید شما هم به قدوس های خودتان بگوئید که در پیوند خانوادگی مادرش میش و پدرش قوچ است تا دیده شود. واما با تمام این حرفها سوالی از جناب "وهاج".

اکنون که لت را خورده و از برکت کشف شما سبز و کبود گشته ام می توانید منت گذاشته بگوئید، ضمن این وصلت بزرگ با خاندان گوسفندان به "خیاشنه یا خاشنه" چه خطاب می نمائید، تا بار دیگر خودرا زیر لت و کوب تمام باغ وحش انداخته این ذهن تازه پسند خودرا به سزای اعمال نا بخردانه اش برسانم؟

(1) اگر به خاطر داشته باشید در اواخر سلطنت "بابای" کرزی، خواندن آهنگ برای مادر مود شده تمام خوانندگان در آن زمینه چیزی پیشکش جامعه نمودند. "سیف الدین" مشهور به "سیفو" که نمی خواست از قافله پس بماند و از جانبی چیزی برای پیشکش نداشت با خواندن این ابیات خودرا سرآمد همه ساخت!؟

شنیدم با رقیبان تار داری مادر من

دوچشمان خمار داری مادر من

مادر باید شکر بکشد که این شهادت در زمان طالب های کرام نبود ورنه مادر نخورده و نبرده باید خساره حماقت فرزندش را می داد.